

بنیان‌گذاران و مبلغان سبّ و لعن با نام و نشان در اسلام

* مصطفی معلمی

چکیده

امروزه در بخش‌هایی از جامعه مسلمانان سخنانی در قالب سبّ و شتم و یا لعن با نام و نشان و حتی تکفیر دیگران شنیده می‌شود. به‌نظر می‌رسد در گذشته‌های دور نیز این رفتار پیشینه داشته است و در سده‌های پیشین نیز داعیه‌داران حکومت و تفکرات مذهبی چنین رفتارهایی داشته‌اند. از نخستین حرکت‌های هدفمند در راستای تخریب رقیب، شیوه بنی‌امیه در ترویج سبّ و لعن آل ابی طالب^{علیهم السلام} بوده است. گروه‌های دیگر نیز هریک با توجه به گرایش‌های خود واکنش‌هایی در برابر حرکت بنی‌امیه نشان دادند. کیسانیه یکی از همین گروه‌هاست که با پیکان حملات زبانی، دو خلیفه اول و دوم را نشانه رفت. بررسی‌های انجام‌شده در این پژوهش نشان می‌دهد دو گروه بنی‌امیه به‌عنوان نظام حاکم و کیسانیه به‌عنوان یک جریان، به گسترش سبّ و شتم و لعن با نام و نشان دامن زده‌اند. بنی‌عباس نیز که میراث‌خوار کیسانیه بوده‌اند تا پیش از به قدرت رسیدن، در ترویج آن کوشیده‌اند.

واژگان کلیدی

بنیان‌گذاران، سبّ، لعن، تکفیر، بنی‌امیه، بنی‌عباس، کیسانیه.

moallemee@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۹

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۲/۲۰

مقدمه

در آغاز این پژوهش تلاش شده تا با استناد به قرآن کریم نکاتی به عنوان اصول ثابت اخلاقی یادآوری گردد. بیشک مخاطبان این پژوهش همه مسلمانانی اند که قرآن و دستورهای آن را دست کم در آیات محکمه پذیرفته اند و می‌کوشند تا رفتار خویش را با آن مطابقت دهند. با مراجعه به قرآن کریم می‌توان دریافت که این کتاب شریف، مسلمانان را از سبّ مقدسات مشرکان بازداشته است.^۱ در برخی آیات قرآن آمده است که بندگان خدا در مواجهه با مشرکان و کفار می‌باید آنچه را که نیکوتر است بر زبان آورند.^۲ از سویی در مواجهه با اهل کتاب نیز به مسلمانان دستور داده شده که جدال احسن کنند و آنان را به سوی مشترکات دعوت نمایند.^۳ حتی قرآن ذکر بدی‌های دیگران را تنها در جایی مجاز شمرده که به کسی ظلم شده باشد و هنگام ذکر بدی‌ها نیز تنها باید آن بخشی ذکر گردد که دربردارنده ظلم به مظلوم است، نه دیگر بدی‌های ظالم. البته قرآن در این مورد نیز عفو و چشم‌پوشی را بهتر دانسته است.^۴

شیوه برخورد با جاهلان نیز در قرآن تبیین شده است؛ چنان‌که دستور به کارگیری واژه سلام – که از اسماء حسنای الهی است – در پاسخ به سخن نادانان و کفار، نشان‌دهنده تأکید آن بر رعایت پاکیزگی در کلام است.^۵ البته قرآن کریم مسلمانان را به جهاد با مشرکان و کفار معاند و پیمان‌شکن دعوت نموده، ولی روشن است که این امر با تعالیم قرآنی مبنی بر پاکیزگی در سخن منافات ندارد.

-
۱. وَلَا تَمْسُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَمْسُّوا اللَّهَ عَدُوًا بَغَيْرِ عِلْمٍ. (اعام (۶): ۱۰۸)
 ۲. وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا إِنَّمَا الَّذِي هُنَّ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلنَّاسِ عَدُوًّا مُّبِينًا. (اسراء (۱۷): ۵۳)
 ۳. وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمِنًا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاجِدٌ وَتَحْنُنٌ لَهُ مُسْلِمُونَ. (عنکبوت (۴۶): ۲۹)
 ۴. لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْأَجْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِيمٌ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلَيْمًا * إِنْ ثَنُّوا خَيْرًا أَوْ تَحْفُظُهُ أَوْ تَعْنُّفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا. (نساء (۴): ۱۴۹ و ۱۴۸)
 ۵. فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. (الزخرف (۴۳): ۸۹)

از ریشه لعن ۴۱ واژه در قرآن به کار رفته^۱ که بررسی موارد آنها نشان می‌دهد که شانزده امر موجب لعنت خداوند می‌شود: ۱. کفر؛ ۲. پیمان‌شکنی؛ ۳. کشتن بی‌گناه؛ ۴. ایمان به جبت و طاغوت؛ ۵. نفاق؛ ۶. إفساد فی الارض؛ ۷. قطع رحم؛ ۸. کتمان حقیقت دینی؛ ۹. ناتوان شمردن خداوند تعالی؛ ۱۰. دروغ‌گویی؛ ۱۱. ستمکاری؛ ۱۲. انکار آیات الهی؛ ۱۳. تکبر و غرور؛ ۱۴. کفر پس از ایمان؛ ۱۵. تهمت زدن به زنان پاک‌دامن؛ ۱۶. آزار و اذیت رساندن به

^۲ پیامبر اکرم ﷺ.

در تمام مواردی که خداوند از لعنت خویش خبر داده، علت آن را نیز بیان داشته است. لعنت خداوند جز درمورد شیطان، در دیگر موارد عام بوده و هیچ فرد خاصی لعنت نشده است. در این میان تنها یک مورد در قرآن گزارش شده که آن هم سوی انبیای الهی ﷺ بوده است.^۳ البته در یکجا نیز خداوند لعنت خود را با لعنت ملائکه و مردم قرین ساخته؛ آنجا که برخی پس از ایمان آوردن، کفر بورزند. در همین مورد نیز خداوند استثنای قائل شده و توبه نادمان را پذیرفت، اما بدان شرط که گذشته خویش را اصلاح کنند.^۴

۱. بنگرید به: فؤاد عبدالباقي، *المعجم المفہرس لالفاظ القرآن الکریم*، ص ۷۶۶.

۲. آیات به ترتیب یادشده: احزاب (۳۳): ۶۴؛ مائدہ (۵): ۱۳؛ نساء (۴): ۹۳؛ نساء (۴): ۵۱ و ۵۲؛ توبه (۹): ۶۸؛ محمد (۴۷): ۲۲ و ۳۳؛ بقره (۲): ۱۵۹؛ مائدہ (۵): ۶۴؛ آل عمران (۳): ۶۱؛ هود (۱۱): ۱۸؛ هود (۱۱): ۵۹ و ۶۰؛ ص (۳۸): ۷۸؛ آل عمران (۳): ۸۶ و ۸۷؛ نور (۲۴): ۲۳؛ احزاب (۳۳): ۵۷. در سه آیه، خداوند ملعون شدن در دنیا را قوم عاد و فرعون خبر داده که اغلب مفسران آن را به عذاب دنیوی، هلاک و غرق تفسیر کرده‌اند. علامه طباطبائی برای لعنت در دنیا سه وجه را برشموده:^۵ ۱. عذابی که در دنیا نصیباشان شد؛ ۲. گناهانی که حتی پس از مرگشان در نامه اعمالشان نوشته خواهد شد، چراکه سنت شرک و کفر را پایه‌ریزی کردن و مردم را گمراه نمودند؛ ۳. لعنتی که مردم بر آنها می‌فرستند. ایشان از این میان، دو وجه اول به‌ویژه وجه دوم را مناسب‌تر دانسته است. (طباطبائی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۰، ص ۳۰۵ و ۳۰۶)

۳. لَعْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ لِسَانِ دَاوُدَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ.
(المائدہ (۵): ۷۸)

۴. كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهَدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءُهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْفَظَالِمِينَ * أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمُلَائِكَةِ وَ الْئَاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَجِدُونَ عَذَابَ وَ لَا هُمْ يُنْظَرُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَأْبُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْحَّوْهَا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ. (آل عمران (۳): ۸۶ - ۸۹)

درباره سیره پیامبر اکرم ﷺ باید گفت که مسلمانان جملگی پذیرفته‌اند که ایشان آینه تمام‌نمای قرآن کریم بوده است.^۱ تاریخ اسلام گویای پاکیزگی سخنان ایشان پیش و پس از بعثت است. درمورد نبود سبّ و شتم در سخن ایشان ﷺ همگان متفق‌اند و قرآن نیز به نرم‌خویی، مدارا، مهربانی، دلسوزی و محبت ایشان نسبت به مسلمانان گواهی داده است.^۲

درمورد کفار و مشرکان نیز خداوند پیامبرش را این‌گونه خطاب کرده است: «گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی، چراکه آنها ایمان نمی‌آورند.»^۳ نیز در آیه‌ای دیگر به ایشان فرموده است: «گویی می‌خواهی به‌خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی، اگر به این گفتار ایمان نیاورند.»^۴ با این وصف، بسیار دشوار است که بپذیریم چنین شخصی مخاطب خویش (هرچند کافر و مشرک) را سبّ و شتم گفته و یا او را به صراحة لنت کرده باشد. البته لعنه‌هایی نیز که از زبان مبارک ایشان گزارش شده، به هیچ‌رو صریح نبوده و بر عناوین عام تعلق گرفته است. بنابراین در مواردی که لعنة با نام و نشان آمده، باید تأمل بیشتری نمود؛ چراکه این امر با شخصیتی که قرآن از حضرت ترسیم کرده و همچنین با سیره ایشان، همخوانی ندارد.^۵

۱. در روایت است که شخصی از عایشه درباره اخلاق پیامبر ﷺ پرسید. وی در پاسخ گفت: «کان خُلُّه القرآن». (ابن حنبل، مسنده، ج ۶، ص ۹۱؛ بخاری، الأدب المفرد، ص ۷۴)

۲. درباره اخلاق پیامبر ﷺ به ذکر مهم‌ترین آیه بسنده می‌شود: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ». (قلم ۴: ۶۸)

۳. لَعَلَّكَ بَاخْرُونَ نَفْسَكَ أَلَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. (شعراء (۲۶): ۳)

۴. فَلَعَلَّكَ بَاخْرُونَ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يَؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسْفًا. (کهف (۱۸): ۶)

۵. برای مثال، نگارنده روایت نبوی «لَعَنَ اللَّهِ الْقَائِدَ وَالْمَقْوُدَ» را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که روایت مذبور اولاً در منابع اهل سنت آمده و از معصومین ﷺ نقل نشده و دوم آنکه این روایت اشکالات محتوایی دارد که همین امر پذیرش آن را دشوار می‌سازد. البته پوشیده نماند که این روایت با فرض اینکه قائد و مقود در سخن پیامبر ﷺ اشاره صریح به ابوسفیان و پسرش بوده است، بررسی شده است.

طرح مسئله

با آنکه قرآن از سبّ و شتم و ناپاکیزگی در کلام نهی کرده و سیره پیامبر اکرم ﷺ نیز عاری از سبّ و شتم و لعن با نام و نشان (صریح و درمورد شخص خاص) است، اکنون پرسیدنی است که چرا در میان برخی مسلمانان این امور رواج یافته و یا گروهی از مسلمانان گروهی دیگر و یا حتی همه مسلمانان را تکفیر می‌کنند؟ همچنین از چه زمانی و چگونه این امور در میان مسلمانان رایج شد و چه گروه‌ها و یا چه کسانی گسترش دهنده آن بوده‌اند؟ این پرسش‌ها بررسی‌های درازدامنه‌ای را می‌طلبد که در این مقال نمی‌گنجد. براساس پژوهشی که در رساله دکتری نگارنده انجام‌شده، نقش گروه‌های مختلفی در رواج سبّ و لعن و شتم و تکفیر پیگیری و نشان داده شده است. غلات شیعه نظیر مغیریه، خطابیه، نصیریه و شیعیان اسماعیلی‌مذهب جایگاه مهمی در این زمینه دارند، ولی در این پژوهش تلاش خواهد شد تا به برخی از ریشه‌های رواج این نوع رفتار پرداخته شود و نقش دو گروه بنی‌امیه و کیسانیه که پیش از گروه‌های یادشده در عرصه‌های سیاسی، اعتقادی و نظامی حضور داشته‌اند، مورد توجه بیشتر قرار گیرد.

پیشینه برخی رفتارهای تندروانه

در برخی گزارش‌های تاریخی و نیز تفسیری و حدیثی آمده که فردی (حرقوص بن زهیر ملقب به ذوالخویصره) هنگامی که پیامبر اسلام ﷺ غنائم غزوه حنین را در محلی موسوم به چیرانه قسمت می‌کرد، لب به اعتراض گشود و آن حضرت ﷺ را به بی‌عدالتی متهم نمود. گرچه عده‌ای از یاران پیامبر ﷺ خواستار مجازات فرد معترض شدند، حضرت دیگران را از تعرض به وی بازداشت. در همین ماجرا پیامبر ﷺ از شکل‌گیری گروهی تندره (مارقین) خبر داد که بعدها در قالب خوارج در جامعه اسلامی ظهور چشمگیری یافتند.^۱ آنان بعداً با اجتهادات شخصی خویش بسیاری از مسلمانان را کافر خوانند و

۱. ابن‌حنبل، مسنند، ج ۳، ص ۵؛ مسلم، صحیح، ج ۳، ص ۱۱۱؛ واقدی، المغازی، ج ۳، ص ۹۴۹.

^۱ ریختن خونشان را مباح دانستند.

در ماجراهی اعتراض بر ضد خلیفه سوم عثمان بن عفان نیز آمده که عایشه همسر پیامبر ﷺ با گفتن جمله معروف «نعمث را بکشید! همانا کافر شده است»،^۲ شوری در مردم برای مقابله با عثمان پدید آورد و با این کار باب دشنام‌گویی و تکفیر را گشوده‌تر نمود.^۳ این سخن چنان پر آوازه شد که کمتر کتاب لغتی را می‌توان یافت که در بیان واژه «نعمث» بدان اشاره نکرده باشد.^۴ نظر به اهمیت گوینده آن، این کلام به سرعت دهان به دهان گشت و حتی زبیر بن عوام در پاسخ به درخواست عثمان برای آب چنین گفت: «ای نعمث! نه!

۱. از ارقه از میان خوارج خشن‌ترین و سنگدل‌ترین بوده‌اند که با برداشت‌های نادرست از قرآن، حتی کشتن کودکان مخالفان خویش را جایز می‌شمردند. در این باره بنگرید به: أشعري، مقالات الاسلاميين،

ص ۸۷؛ مبرد، *الكامل في اللغة والادب*، ج ۳، ص ۲۰۸؛ بغدادی، *الفرق بين الفرق*، ص ۶۴؛

ابن أبيالحديد، *شرح نهج البلاغة*، ج ۴، ص ۱۳۸ – ۱۳۶.

۲. اقْتُلُوا نَعْثَلًا فَقَدْ كَفَرَ.

۳. طبری، *تاریخ الامم والمملوک*، ج ۳، ص ۵۲۳؛ ابن اثیر، *الكامل في التاريخ*، ج ۳، ص ۲۰۶. شیخ مفید گزارشی را به نقل از محمد بن اسحاق آورده که عایشه عثمان را فرعون امت اسلام خوانده و مدعی شده که پیامبر ﷺ عثمان را لعن کرد و هرگز برایش استغفار نکرد. (شیخ مفید، *الجمل*، ص ۷۵)

۴. نعمث در لغت به معنای کفتار نر و نیز پیر خرفت آمده است. برخی واژه‌شناسان که معانی یادشده را ذکر کرده‌اند، در ادامه افزوده‌اند که ناسزاگویان به عثمان وی را نعمث خوانده‌اند و شَاتُوْ عُثَمَانَ يَسْمُونَهُ نَعْثَلًا؛ وَكَانَ أَعْدَاءُ عُثَمَانَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يُسْمُونَهُ نَعْثَلًا. با توجه به گزارش‌های متعدد تاریخی که این گفته را به عایشه نسبت داده‌اند و نظر به زشتی این لقب، برخی از هواداران عایشه و عثمان تلاش کرده‌اند تا قدری از قباحت این لقب بکاهند و آن را به معنای مرد پرموی و یا مردی طویل‌اللحیه از اهالی مصر بدانند که عثمان شبیه وی بوده است. (فراهیدی، *العین*، ج ۲، ص ۳۴۱؛ ابن سلام، *غريب الحديث*، ج ۳، ص ۴۲۵؛ جوهری، *الصحاب*، ج ۵، ص ۱۸۳۲؛ ابن سیده، *المحكم والمحيط الاعظيم*، ج ۲، ص ۴۶۴؛ دمیری، *حياة حیوان الکبری*، ج ۲، ص ۴۸۸) مؤید نظر نگارنده مبنی بر تلاش درجهت تلطیف معنای نعمث، سخن آلوسی است که به کلی منکر به کارگیری چنین واژه‌ای ارسوی عایشه شده و آن را از مقتربات ابن قبیبه، ابن اعثم و سمساطی (احتمالاً ابوالحسن سمیساطی متوفی ۴۵۳ هجری) دانسته است. (آلوسی، *روح المعانی*، ج ۲۲، ص ۱۱)

به خدا سوگند از آن نمی‌چشی!»^۱

عايشه در اقدامی دیگر پس از باخبر شدن از خلافت علیؑ با چرخشی کاملاً متفاوت با مشی سیاسی چند روز گذشته خویش، این‌گونه گفت: «کشنده‌گان عثمان و پیروانش را نفرین کنید!»^۲ همو پس از شکست در جنگ جمل زبان به سبّ علیؑ و محمد بن ابی‌بکر گشود.^۳ معارضان به عثمان نیز از جمله کارهای ناشایست وی را شتم صحابه رسول خدا^{علیهم السلام} دانسته‌اند.^۴ در رخداد صفین نیز پس از آنکه شامیان زبان به سبّ و لعن علیؑ و یارانش گشودند، کوفیان در صدد پاسخ مشابه برآمدند، ولی علیؑ بهشت از آن نهی کرد و اجازه نداد تا این منش و رفتار در میان سپاهیانش رواج یابد. امام علیؑ در همین جنگ باخبر شد که ولید بن عقبه به ایشان ناسزا گفته و شامیان را به دشنام‌گویی برضد ایشان تحریک کرده است، اما حضرت به یارانش فرمود: «با آرامش قلبی و چهره نیکان و وقار اسلامی [برای سنتیز] سوی آنان برخیزید.»^۵ پس از حکمیت نیز گروهی که بعدها به خوارج موسوم شدند، زبان به تکفیر علیؑ گشودند و با این کار، در نهادینه شدن تکفیر مسلمانان در میان گروههای سیاسی - مذهبی گامی دیگر برداشتند.^۶

ترویج رسمی سبّ و لعن و تکفیر

این پیشینه که پیش‌تر بدان اشاره شد، معاویه را برآن داشت تا برای رسیدن به قدرت و تهییج افکار عمومی، سبّ و لعن و تکفیر مخالفان خویش را ترویج نماید. برابر گزارش‌های تاریخی

۱. يا تَعَلُّ! لا وَاللهِ! لَا تَدُوْقَه! (شیخ مفید، الجمل، ص ۷۵)

۲. الْعَنُوا قَتَلَةَ عُثْمَانَ وَأَشْيَاعِهِ، (طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۳، ص ۵۲۳)

۳. شیخ مفید، الجمل، ص ۱۹۸.

۴. ابن أَعْمَشْ كَوْفَى، الْفَتوْحُ، ج ۲، ص ۴۹۳.

۵. إِنْهَدُوا إِلَيْهِمْ وَعَلَيْكُمُ السَّكِينَةُ وَسِيمَا الصَّالِحِينَ وَوِقَارَ الإِسْلَامِ، (همان، ج ۳، ص ۱۴۱؛ نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۳۹۱)

۶. طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج ۴، ص ۵۵؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۲۱.

در مفاد پیمان صلحی که میان امام حسن علیه السلام و معاویه منعقد گردید، بندی گنجانده شده بود مبنی بر زبان نگاه داشتن معاویه از سبّ و لعن علی علیه السلام و شیعیانش. این امر بی‌تردید نشان‌دهنده نقش معاویه و پیش‌دستی وی در ترویج سبّ و لعن و نهادینه کردن آن در میان (مسلمانان حتی در زمان علی علیه السلام) بوده است.^۱ ابن ابی‌الحديد از ابو جعفر اسکافی - شیخ معتزلیان بغداد - سخنانی را در این‌باره آورده که بسیار گویاست. او درباره بنی‌امیه و نقش آنها در ترویج دشنام‌گویی به علی علیه السلام گفته است:

پس آنان در مدت پادشاهی خویش برای به فراموشی سپردن نام علی علیه السلام و فرزندانش و فرونشاندن نور آنان و پنهان ساختن برتری‌ها و خوبی‌ها و پیشینه آنان و واداشتن به ناسراگویی و لعن فرستادن بر ایشان بر منابر، از هیچ تلاشی فروگذار نکرند.^۲

ابن عساکر (۵۷۱ق) در گزارشی آورده است که پیش از بنی‌امیه کسی جرئت بر زبان آوردن نام علی علیه السلام را نداشت.^۳ برخی گزارش‌های مکرر تاریخی مؤید گفته اسکافی است:

۱. در مجلس معاویه مردی از اهالی شام خطبه‌ای خواند و در پایان سخن، علی علیه السلام را لعن کرد. احنف بن قیس در آن مجلس حضور داشت و پس از شنیدن سخنان آن مرد به معاویه گفت: «ای معاویه! اگر این مرد بداند که تو با لعن پیامبران خوشنود می‌شوی، هر آینه این کار را خواهد کرد؟ از خدا پروا کن و دست از علی علیه السلام بردار!» در همین گزارش آمده که معاویه نه تنها از خدا پروا نکرد، بلکه احنف را واداشت تا او نیز علی علیه السلام را لعن کند.^۴

۱. همان، ص ۱۲۲؛ ابن سعد، طبقه خامسه، ج ۱، ص ۳۲۲؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۶؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷.

۲. فَكَثُوا لَا يَأْلُونَ جُهَدًا فِي طُولِ مَا مَلَكُوا أَنْ يَخْبِلُوا ذِكْرَ عَلَيِ السَّلَامِ وَوَكِيدَهُ وَيَطْقُنُوا سُورَهُمْ وَيَكْثُمُوا فَضَائِلَهُمْ وَمَنَاقِبَهُمْ وَسَوَابِقَهُمْ وَيَحْمِلُوا عَلَى شَمَائِلِهِمْ وَسَبَاهِمْ وَلَعْنُهُمْ عَلَى الْمَنَابِرِ ... (ابن ابی‌الحديد، شرح نهج البلاغة، ج ۱۳، ص ۲۱۹)

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۸، ص ۱۳۸.

۴. ابن عبدربه، العقد الفربید، ج ۴، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۲. معاویه بزرگان از مهاجرین را به سبّ علیؑ وادار می‌کرد. سعد بن ابی‌وقاص از جمله آنان بود که معاویه از او خواست تا علیؑ را ناسزا گوید، ولی سعد از این کار سر باز زد.^۱ یکی از مروانیان که والی مدینه شده بود، از سهل بن سعد ساعدی خواست تا به علیؑ دشنام دهد، ولی سهل نیز نپذیرفت.^۲
۳. ابونعمیم اصفهانی آورده است که سلیمان بن عبدالملک مردی از اهالی کوفه را واداشت تا به علیؑ ناسزا گوید. آن مرد امتناع کرد و سلیمان نیز سه بار او را به مرگ تهدید کرد، اما تهدید کارگر نیافتاد و آن مرد با بیان جملاتی زیبا خود را از خشم سلیمان رهانید.^۳
۴. بنی‌امیه پرداخت عطاایا را منوط به این کرده بود که به علیؑ ناسزاگویی شود. در گزارشی آمده که ام‌سلمه همسر رسول‌خداؐ به عده‌ای از اهالی عراق از جمله شبث بن ربیع گفته بود: «آیا در دیار شما رسول‌خداؐ را دشنام می‌دهند؟» شبث نیز گفت: «ما برای مال دنیا چنین می‌کنیم!» ام‌سلمه گفت: «از رسول‌خداؐ شنیدم که فرمود: هر که علی را دشنام گوید، مرا دشنام داده و هر که مرا دشنام گوید، خدا را دشنام داده است!»^۴
۵. ابن‌سعد کاتب واقدی نوشه است که والیان بنی‌امیه تا پیش از عمر بن عبدالعزیز همگی به علیؑ ناسزا می‌گفتند.^۵
۶. به نقل از ابوعلام جاحظ (۲۵۵ ق) نوشته‌اند: «... گروهی از بنی‌امیه به معاویه گفتند: ای امیر مؤمنان! به آنچه آرزو داشتی، رسیدی! چه خواهد شد اگر از لعن بر این مرد [= علیؑ] باز ایستی؟! پس گفت: نه به خدای سوگند! تا آنکه خردسالان بر این [سنّت] رشد کنند و بزرگسالان پیر شوند!»^۶

۱. ترمذی، السنن، ج ۵، ص ۳۰۱؛ ابن‌ماجه، السنن، ج ۱، ص ۴۵.

۲. مسلم بن حجاج، الصحيح، ج ۷، ص ۱۲۳.

۳. ابونعمیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۱۶.

۴. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۲، ص ۵۳۳.

۵. ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۹۳.

ع ... أَنَّ قَوْمًا مِّنْ بَنِي أَمَيَّةَ قَالُوا لِعُوَاوِيَّةَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّكَ قَدْ بَأَغْتَ مَا أَمْلَأْتَ، فَلَوْ كَفَفْتَ عَنْ لَعْنِ هَذَا الرَّجُلِ،

۷. طبری (۳۱۰ ق) گفتگویی میان مغیره بن شعبه و صعصعة بن صوحان را نقل کرده که مغیره به روشنی بیان می‌دارد که حکومتِ معاویه تصمیم گرفته چهره علی^ع را تخریب کند و خلیفه (معاویه) راضی نیست که فضایل وی گفته شود و اگر چنین اتفاقی بیفت، عذری در برابر خلیفه ندارد.^۱

۸. طبری آورده است که هشام بن عبدالملک به سال ۱۰۶ ق به قصد مناسک حج به حجاز سفر کرد و در راه، به مدینه رسید. پیش از ورود به شهر، مردم به استقبال وی رفتند. در میان پیشوازان، یکی از خاندان عثمان خلیفه سوم حاضر بود. او به هشام گفت «ای امیر مؤمنان! همانا خاندان شما در چنین جایگاه‌های شایسته‌ای بر لعن ابتراب مداومت داشتند. پس شما نیز او را لعن کنید!»^۲

۹. ابن ابیالحدید (۶۵۶ ق) به نقل از ابوالحسن مدائی (۲۲۵ ق) نوشه است: «معاویه پس از عام الجماعه (۴۱ هجری) بخش‌نامه‌ای به کارگزارانش نوشت، مبنی بر برائت ذمهٔ هر آن کس که از فضایل ابتراب چیزی روایت کند. پس سخنرانان در هر آبادی و بر هر منبری علی^ع را لعن کرده، از او بیزاری جستند و بدو ناسزا گفتند».^۳

۱۰. یاقوت حموی (۶۲۶ ق) به نقل از محمد بن بحر رهنی کرمانی (قرن ۴ هجری)

فَقَالَ لَا وَاللهِ حَسْنَى يَرُبُّ عَلَيْهِ الصَّغِيرُ وَيَهُمْ عَلَيْهِ الْكَبِيرُ. (ابن ابیالحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۷)
جاحظ در نامه‌ای (معروف به رسالت النابیه) که به ابوالولید محمد بن احمد بن ابی‌دواد نوشته به اقدام بنی امیه در سبّ عترت پیامبر^ص اشاره کرده است. (جاحظ، رسائل الجاحظ، ج ۱، ص ۱۳) وی در جایی دیگر آورده که خالد بن عبدالله قسری از کارگزاران بنی امیه علی^ع را بر منبر لعن می‌کرد. (همو، البيان والتبيين، ص ۵۵۱)

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۱۴۴.

۲. یا امیر المؤمنین إِنَّ أَهْلَ بَيْتِكَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الْمَوَاطِنِ الصَّالِحَةِ لَمْ يَرُكُوا يَلْعَنُونَ أَبَا ثُرَابٍ فَالْعَنْهُ أَنْتَ. (همان، ج ۵، ص ۳۸۴)

۳. برائت ذمه: خروج از حمایت دولت.

۴. كَتَبَ مُؤَاوِيَةً سُخْنَةً وَاحِدَةً إِلَى عُمَّالِهِ بَعْدَ عَامِ الْجَمَاعَةِ أَنْ بَرِئَتِ الدِّمَسْتُ مِنْ رَوَى شَيْئًا مِنْ فَضْلِ أَبِي ثُرَابٍ فَقَامَتِ الْحُطَبَاءُ فِي كُلِّ كُورَةٍ وَعَلَى كُلِّ مِنْبَرٍ يَلْعَنُونَ عَلِيًّا وَيَبْرأُونَ مِنْهُ وَيَقْعُونَ فِيهِ. (ابن ابیالحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴)

آورده است که در زمان بنی‌امیه علی بن ابی‌طالب^{علیه السلام} را بر منابر شرق و غرب عالم اسلام و
بر منابر مکه و مدینه لعن می‌کردند.^۱

آنچه ذکر شد، گوشاهای از تلاش بنی‌امیه در این راستا بوده است. شواهد متعدد دیگری در
متون کهنه موجود است که به روشنی نشان می‌دهد این فرهنگ ازسوی بنی‌امیه نهادینه شده
است؛ تا آنجاکه اخیراً کتابی با نام *القول العلیٰ فی اثبات سبّ معاویة لسیدنا علیہ السلام*^۲
نیز نگاشته شده است. بنابراین خبر ترویج سبّ علی^{علیه السلام} ازسوی بنی‌امیه و کارگزارانشان، از
متواترات معنوی است که پرداختن به آن موجب تطویل خواهد بود.^۳

واکنش گروههای شیعی به ویژه کیسانیه

چنان‌که اشاره رفت، آغاز بدزبانی‌ها ازسوی بزرگانی بوده که نفوذ کلامی چشمگیری داشتند.
از همین روی به نظر می‌رسد توده مردم راه خوبیش را در بروز این بدزبانی‌ها گشوده‌تر یافتند.
واکنش شیعیان به سبّ و لعن‌های بنی‌امیه نیز در همین راستا قابل ارزیابی است.^۴ گرچه

۱. حموی، *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۹۱.

۲. آقای عادل کاظم عبد‌الله مؤلف کتاب *یادشده*، اشاره می‌کند که وهابیون شیعیان را به سبّ و لعن
صحابه متهم می‌سازند و آنگاه ایشان را تکفیر می‌کنند، ولی از این سو منکر سبّ علی بن ابی‌طالب^{علیه السلام}
ازسوی معاویه می‌شوند. وی کوشیده است تا این سنت زشت اموی را براساس مدارک و شواهد متعدد
تاریخی اثبات کند. گفتنی است انتشارات دار وادی السلام للتحقيق و الشر در بیروت این کتاب را به
سال ۱۴۲۸ هجری منتشر ساخته است.

۳. ابن ابی‌عاصم شیبانی (۲۸۷ ق) آورده است که پس از بیعت مردم با معاویه و قدرت یافتن مغیره بن
شعیه در کوفه، او (مغیره) سخنرانانی را گماشت تا علی^{علیه السلام} را بر منابر لعن کنند. (شیبانی، *الستة*، ج ۲،
ص ۶۱۹) ابن حزم نیز آورده است که حجاج و سخنرانانش علی^{علیه السلام} و ابن‌زیبر را لunct می‌کردند.
(ابن حزم، *المحلى*، ج ۵، ص ۶۴) برای آگاهی بیشتر بنگرید به: محمدی ری‌شهری، *دانشنامه
امیر المؤمنین علیه السلام*، ج ۱۱، ص ۲۹۵ به بعد.

۴. یعقوبی (۲۸۴ ق) نوشه است که حجر بن عدی، عمرو بن حمق و کوفیان دوستدار علی^{علیه السلام} آنگاه که
می‌دیدند مغیره بن شعبه بی‌شرمانه علی^{علیه السلام} را لunct می‌کند، خشمگین می‌شدند و بر مغیره و
لunct کنندگان علی^{علیه السلام} لunct می‌فرستادند. (یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۳۰)

علی علیه السلام موضع خویش نسبت به این گونه رفتارها را در جریان جنگ صفين آشکار ساخت، ولی کوفیان بی‌آنکه اعتنا کنند، به بدگویی می‌پرداختند.^۱

اعتقاد شیعه بر این است که ابی‌ابکر و عمر نخستین کسانی بوده‌اند که بر علی علیه السلام ستم نمودند. اما به‌دلیل این باور، نگاه دیگری نیز پدید آمد که هرگونه ستم به اهل‌بیت علی علیه السلام در زنجیره‌ای از مسیبان، سرانجام به آن دو نفر متنه می‌گردد.^۲ مثلاً شیعیان به‌جای آنکه به خطر معاویه توجه کنند و نسبت به ترفندهای وی بیندیشند، در این فکر افتادند که چرا علی علیه السلام با این همه فضایل و رشادت‌ها خلیفه بالافصل رسول خدا علیه السلام نشد؟ یا اینکه چه کسی موجب کنار زدن آن حضرت گردید؟^۳

۱. کوفیان در تخطی از دستورهای علی علیه السلام چنان پیش رفتند که حضرت علی علیه السلام بارها آنها را سرزنش کرد و از خدا خواست که او را از آنان بگیرد و دیگرانی بهتر از آنها را به ایشان دهد. (ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج. ۳، ص. ۳۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبيين، ص ۲۵)

۲. در روایتی منسوب به امام باقر علی علیه السلام آمده است: «... هیچ خونی در اسلام ریخته نشده و هیچ مال حرامی به‌دست نیامده و هیچ زنایی رخ نداده، جز آنکه گناهش بر گردن آن دو [= ابی‌ابکر و عمر] است تا آن زمان که قائم ما قیام کند، و ما جماعت بنی‌هاشم بزرگ‌سالان خویش را به سبّ و بیزاری از آن دو دستور می‌دهیم.» (شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج. ۲، ص ۴۶۵) با آنکه سند این روایت ضعیف بوده و جعلی بودن آن بسیار محتمل است، مبنای عمل شیعیان قرار گرفت. در سند این روایت، ابوالقاسم نصر بن صباح بلخی، اسحاق بن محمد بصری و محمد بن جمهور عموی قرار دارند که همگی از غلات و گمراهان بوده‌اند. (شیخ طوسی، الرجال، ص ۳۸۴ و ۴۴۹؛ ابن‌غضائیری، الرجال، ص ۴۱ و ۱۲۰؛ نجاشی، الرجال، ص ۳۳۷)

۳. مثلاً فردی از بنی‌اسد در بحبوحه جنگ صفين از علی علیه السلام علت کنار گذاشته شدن ایشان را پرسید و حضرت نیز فرمود: «ای برادر بنی‌اسدی! تو مردی پریشان و مضطربی که نابجا پرسش می‌کنی! لیکن تو را حق خویشاوندی است و حقی که در پرسیدن داری و بی‌گمان طالب دانستن! پس بدان که آن ظلم و خودکامگی که نسبت به خلافت بر ما تحمیل شد - درحالی که ما را نسب برتر و پیوند خویشاوندی با رسول خدا علیه السلام استوارتر بود - جز خودخواهی و انحصار طلبی چیز دیگری نبود که گروهی بخیلانه به کرسی خلافت چسیبدند و گروهی سخاوتمندانه از آن دست کشیدند. داور خداست و بازگشت همه ما به روز قیامت است، و رها کن داستان تاراج آن غارتگران را و بهیاد آور داستان شگفت‌دزدیدن اسب سواری را! بیا و داستان پسر ابی سفیان را بهیاد آور!» (نهج البلاعه، خطبه ۱۶۲)

پس از شهادت امام حسین علیه السلام نیز گروه‌های مختلفی رو در روی یکدیگر قرار گرفتند: بنی‌امیه در برابر اهالی مدینه و مکه، بنو مروان در برابر توابین و یاران مختار (کیسانیه)، کیسانیه در برابر آل زبیر و آل زبیر نیز در برابر بنی‌مروان. خوارج نیز گاه برابر یکی از گروه‌های یادشده علم مخالفت بر می‌افراشتند. نتیجه نظامی این هماوردی‌ها چیرگی بنومروان بر جهان اسلام بوده است، ولی به نظر می‌رسد در حوزه رفتارهای اجتماعی، انحطاطی گسترده پدید آمد که یکی از جلوه‌های آن، رواج سبّ، شتم، تکفیر و لعن با نام و نشان بوده است. از نخستین گروه‌های شیعی که برای به دست گرفتن حکومت در عراق تلاش کردند، کیسانیه بوده‌اند. علمای بزرگ امامیه، این گروه را نخستین کسانی دانسته‌اند که از حق دور شدند.^۱ در معنای کیسان اختلاف نظر وجود دارد، اما نکته تردیدناپذیر درباره این گروه آن است که اینان به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد داشته‌اند و مختار بن ابی عبید ثقی (۶۷ ق) نیز که خود را نماینده وی معرفی کرده بود، سردمدار این گروه به شمار آمده است.^۲ از این‌رو،

۱. سیدمرتضی به نقل از شیخ مفید آورده است: «فَأَوْلُ مَنْ شَدَّ عَنِ الْحَقِّ مِنْ فِرَقِ الْأَمَامِيَّةِ الْكَيْسَانِيَّةِ وَهُمْ أَصْحَابُ الْمُخْتَارِ». (سیدمرتضی، *الफَصْوَلُ الْمُخْتَارَةُ*، ص ۲۹۶) برخی پژوهشگران معاصر در صدد برآمده‌اند تا تمام گزارش‌های تاریخی درباره کیسانیه را بر ساخته دشمنان مختار معرفی کنند. (سیدعلوی، «کیسانیه افسانه یا حقیقت؟!»، مجله تخصصی کلام اسلامی، ش ۲۱، ص ۸۷ - ۷۷) این نگاه در حمایت از مختار بسیار افراطی است؛ چنان‌که دشمنان مختار نیز برای تخریب وی افراط ورزیده‌اند. اگر بنا شود دانسته‌های تاریخی شیخ مفید - که تألیفات تاریخی نیز داشته - مبتنی بر افسانه باشد، آنگاه تکلیف ما با آثار تاریخی و حدیثی دانشمندانی چون او چه خواهد بود؟ برخی دیگر از محققان برآن شده‌اند تا با تشکیک در وجود گروهی به نام کیسانیه و یا تأکید بر ظهور واژه کیسانیه در اواخر سده نخست هجری، از بیان و بن ارتباط کیسانیه با مختار را انکار کنند و آن را بر ساخته بنی عباس بدانند. (صفری فروشانی، غالیان، ص ۸۸ و ۸۹) به نظر می‌سد این نزاع لفظی است و در ماهیت قضیه خللی ایجاد نمی‌کند؛ چراکه وجود عقایدی مبتنی بر امامت محمد بن حنفیه و مهدویت وی را نمی‌توان انکار کرد. از سویی مطرح ساختن ابن حنفیه از سوی مختار به عنوان حجت و امام و یا پیشوای تردیدناپذیر است. افزون بر این، نسبت دادن ابداع فرقه‌های نوبن به بنی عباس نوعی بزرگنمایی است و از دیگر سو نوعی تلاش برای تغییر فرقه‌های منحرف شیعی.
۲. شیخ طوسی، *الرجال*، ج ۱، ص ۳۴۲ - ۳۴۰؛ سید مرتضی، *الफَصْوَلُ الْمُخْتَارَةُ*، ص ۲۹۶؛ این داود حلی، *الرجال*، ص ۲۷۷ و ۲۷۸.

نام کیسانیه با محمد بن حنفیه و مختار گرہ خورده است.^۱

پس از کشته شدن مختار و درگذشت محمد بن حنفیه، گروه بسیاری از کیسانیه، به امامت ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه معتقد شدند؛ چنان‌که گروهی نیز به نمردن ابن حنفیه و غیبت او باور یافتند. اما این گروه‌ها در نام کیسانیه اشتراک داشتند. از آنجاکه بنو مروان مسلط بر اوضاع بودند، از کیسانیه کاری برنمی‌آمد. گفته شده ابوهاشم پسر محمد بن حنفیه پس از آنکه از زندگی قطع امید کرد، رموز دعوت پنهانی خویش را به بنی عباس انتقال داد و بدین ترتیب بنی عباس میراث‌خوار کیسانیه شدند.^۲ بنی عباس تا زمان مهدی عباسی بر همین باور بودند که امامت و خلافت را از طریق ابوهاشم بن محمد بن حنفیه، از علی^{علیه السلام} به ارت برده‌اند. مهدی عباسی با رجوع به یکی از سنت‌های جاهلی معتقد شد که خلافت، حق عباس عمومی پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} بوده است. او در راستای چنین اعتقادی حتی از یادکرد علی^{علیه السلام} به عنوان وصی پیامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} ناخشنود می‌شد.^۳ وی بدین‌سان خاندان عباس را از وابستگی به جریان کیسانیه رهانید تا به‌زعم خویش و امداد آل ابی طالب نباشد.

ذکر این مقدمه درباره کیسانیه و ارتباط عمیق و وثيق دعوت عباسی با آن، از این‌روست

۱. جوهری، *الصحاب*، ج. ۳، ص. ۹۷۳.

۲. نوبختی، *فرق الشیعه*، ص. ۵۲؛ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج. ۱، ص. ۲۳۰؛ ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی*، ج. ۱، ص. ۱۰۱؛ مسعودی، *التنبیه والأشراف*، ص. ۲۹۲؛ ناشناس، *أخبار الدولة العباسية*، ص. ۱۶۵ و ۱۹۱. در منبع اخیر نام کسانی چون سالم بن بجير الاعمی، ابوهاشم بکیر بن ماهان و ابوسلمه حفص بن سلیمان الخلال به عنوان کسانی ذکر شده که سلمة بن بجير (معروف به ابن الشهید) آنان را به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس معرفی کرده تا نحسین افادی باشند که نامشان در دیوان شیعیان عباسی نگاشته می‌شود. ابن عساکر نوشته است که ابوهاشم به شیعیان کیسانی مذهب خویش دستور داد تا از محمد بن علی بن عباس پیروی کنند. (ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق*، ج. ۱۹، ص. ۳۷۷)

۳. نوبختی، *فرق الشیعه*، ص. ۴۸؛ ناشناس، *أخبار الدولة العباسية*، ص. ۱۶۵. بنا بر گزارش طبری، قاسم بن مجاشع تمیمی - از نقایق دعوت عباسی و از کارگزاران بنی عباس - در وصیت‌نامه خویش به وصایت و امامت علی^{علیه السلام} شهادت داد. هنگامی که مهدی عباسی این وصیت‌نامه را می‌خواند، با رسیدن به شهادت یادشده وصیت‌نامه را به دور افکند و از خواندن بقیه آن منصرف شد. (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج. ۶، ص. ۳۹۷)

که دانسته شود شیوه تبلیغ بنی عباس و اعتقادات آنان پیش و اندکی پس از به خلافت رسیدن مبتنی بر نگاه کیسانیه بوده؛ چنان که نوبختی درباره شیعه عباسیه نوشته است: «ریشه آنان مذهب کیسانیه است.»^۱ همچنین صاحب *اخبار الدولة العباسية* درباره ریشه کیسانی دعوت عباسی نوشته است:

والکیسانیه منسوبون إلى المختار بن أبي عبید، وكان يلقب کیسان، وهو أول من قال
بإماماً محمد بن علي، وبها كان يقول علي بن عبدالله و ولده إلى أيام المهدی.^۲

باورهای کیسانیه و سبّ و لعن مبتنی بر این باورها

کیسانیه بر امامت علی علیه السلام تأکید داشتند و غاصبان خلافت و رهبری جامعه را گمراه و کافر می‌دانستند. بهنظر نوبختی (نیمه نخست قرن چهارم ق) کیسانیه ابابکر، عمر، عثمان، معاویه و یارانش، طلحه، زبیر و عایشہ را تکفیر می‌کردند.^۳ برخی از شاخه‌های منشعب از کیسانیه به غلو نیز اعتقاد یافتند. وی آغاز غلو را از فرقه‌های کیسانی دانسته است.^۴ از جمله افکار باطل آنان تناسخ ارواح بوده است؛ بدین‌بیان که ارواح انسان‌های ناپاک در قالب سگ، میمون، خوک و یا دیگر حیوانات، زندگی دوباره می‌بایند تا در رنج و عذاب بهسر برنند.^۵

چنان که در پژوهش‌های تاریخی و ادبی محقق گشته، شعر رسانه‌ای قوی درجهٔ نشر افکار و معتقدات سیاسی و مذهبی بوده است و به همین رو شعرای هر گروه و نحله‌ای، زبان گویای مذهب و مكتب خویش بوده‌اند.^۶ پیروان هریک از نحله‌ها نیز به شعرای خویش افتخار

۱. وأصلُهم مَذَهَبُ الْكِيَسَانِيَةِ. (نوبختی، *فرق الشیعیة*، ص ۶۲)

۲. ناشناس، *اخبار الدولة العباسية*، ص ۱۶۵.

۳. نوبختی، *فرق الشیعیة*، ص ۴۱.

۴. همان، ص ۵۲.

۵. همان، ص ۵۳.

۶. بنگرید به: دودمان کوشکی، «بررسی مدائج شیعی در دوره عباسی»، *فصلنامه زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، ص ۱۶۲ – ۱۴۱.

و مباحثات می‌کرده‌اند. از این‌روی برای درک بهتر گرایش‌ها و اخلاقیات کیسانیه در زمینه مورد پژوهش، به اشعار یکی از شعرای بزرگ آنان پرداخته خواهد شد.

سید اسماعیل بن محمد حمیری (۱۷۳ ق) یکی شعرای برجسته دوره اسلامی بوده که تا چندی پیش از مرگش به امامت محمد بن حنفیه معتقد بوده و از پیروان کیسانیه بوده است.^۱ اشعاری در مدح حکومت بنی عباس نیز منسوب به اوست که نشان می‌دهد ارادتی نیز به آنان داشته است؛^۲ چنان‌که سروده‌وی در آغاز حکومت بنی عباس معروف است.^۳ بررسی اشعار و شرح حال وی می‌تواند تا حد بسیاری نشان‌دهنده خط‌مشی کیسانیه گردد.^۴

سید حمیری در بیان زشت‌کاری‌ها و ستم‌های خلفای نخستین از هرگونه سختی فروگذار نکرده است. وی با استفاده از آیات و برخی روایات که تناظر میان بنی اسرائیل و امت اسلامی را نشان می‌داده، برای هریک از افراد بنی اسرائیل که در قرآن از آنها سخنی رفت، نظیری در امت اسلامی آورده است.^۵ به کارگیری واژه‌هایی همچون فرعون، سامری و عجل و نیز آوردن

۱. مربیانی، *أخبار السید الحمیری*، ص ۱۶۴؛ ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۱۸۰. گرچه نباید از این نکته غافل بود که ابوالفرح اصفهانی و نیز مسعودی گزارش‌هایی آورده‌اند، مبنی بر اینکه سید حمیری با اعتقاد کیسانی از دنیا رفت. قصیده‌ای نیز که در آن «تجعفرت» دارد و منسوب به وی است، سروده سید نیست، بلکه غلام او موسوم به قاسم الخیاط اشعاری سروده و آن را به سید نسبت داده است. (ابوالفرح اصفهانی، *الأغانی*، ج ۷، ص ۲۵۰؛ مسعودی، *مروح الذهب و معادن الجوهر*، ج ۳، ص ۷۹)

۲. ابوالفرح اصفهانی، *الأغانی*، ج ۷، ص ۲۸۰.

۳. همان، ج ۷، ص ۲۶۰.

۴. سید مرتضی به نقل از شیخ مفید درباره او نوشته است: «و كان من الكيسانية أبوهاشم إسماعيل بن محمد الحميري الشاعر رحمه الله و له في مذهبهم أشعار كثيرة ثم رجع عن القول بالكيسانية». (سید مرتضی، *الفصول المختارة*، ص ۲۹۸)

۵. همان، ص ۹۵. این معنا ازسوی رجالی کیسانیه تبلیغ می‌شده؛ تا آنجاکه امام صادق علیه السلام به حیان سراج که از کیسانیان بوده، فرمود: شما که معتقدید چیزی در بنی اسرائیل رخ نداده که نظیر آن در امت اسلام واقع خواهد شد، آیا در بنی اسرائیل عالمی را سراج دارید که مرگ او را مردم دیده و همسرانش پس از مرگش ازدواج کرده و اموالش را به ارث برده باشند، ولی او همچنان زنده باشد، بی‌آنکه بمیرد؟ [اشارة به اعتقاد کیسانیه به حیات محمد بن حنفیه]. (شیخ طوسی، *إختصار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۶۰۲)

نامهایی کنایی نظیر حبتر و أدلم درباره خلفا در اشعار او مشهور است.^۱

در برخی گزارش‌های تاریخی اهل سنت آمده است که سید حمیری در طعن بر خلفا و عیوب جویی از عایشه همسر پیامبر ﷺ افراط می‌کرد و از همین‌رو مردم، شعر او را رها کردند.^۲ بلاذری (۲۷۹ ق) هنگام شرح فضایل بانو عایشه جمله‌ای آورده که نشان می‌دهد سید حمیری در طعن بر وی شهره بوده است: «و حدیث کرده مرا عبدالاالعلی نرسی و گفت: پیامبر - درود و سلام خدا بر او باد - را در رؤیا دیدم. پس فرمود: بدترین کسانی که رو به سوی قبله من می‌کنند، خوارج و روافض اند، و بدترین از میان آنان کشنده علی و سید حمیری اند!»^۳

ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ ق) نیز آورده است: «و همانا نامش گم شد و مردم شعر او را رها ساختند؛ چراکه در دشنام‌گویی به اصحاب و همسران رسول خدا ﷺ افراط می‌کرد و شعرش را در تهمت و بدگویی آنان به کار می‌گرفت. پس اشعارش چه از این دست و چه غیر آن، کنار گذاشتند شد و او از بیم خطر از مردم دوری جست. [وی] مرتبه و سبکی در شعر دارد که کمتر کسی به پایه‌اش رسیده است.»^۴ در همین راستا، ابن‌الجوزی (۵۹۷ ق) می‌نویسد: «و اصمی بـ شنیدن شعرش گفت: خدا او را بکشد! چه نیکو طبع و شیوه شاعری دارد! به خدا سوگند اگر در شعرش ناسزا بر پیشینیان نداشت، هیچ‌کس از شعراـی هم طبقه او را بر وی پیشی نمی‌دادم!»^۵

۱. فاضل هندی، *اللآلی العبرية فی شرح العینية الحميرية*، ص ۴۹۰.

۲. ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی*، ج ۷، ص ۲۴۹.

۳. و حَدَّثَنِي عَبْدُ الْأَعْلَى النَّرَسِيُّ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي التَّوْمِ، فَقَالَ: شَرٌّ مَنْ يَتَحَجَّلُ قِبَلَتِي الْخَوَارِجُ وَ الرَّوَافِضُ، وَ شَرَّهُمْ قَاتِلُ عَلَيِّ وَ السَّيِّدُ الْحَمِيرَيُّ. (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۱۸)

۴. وَ إِنَّمَا مَاتَ ذَكْرُهُ وَ هَجَرَ النَّاسُ شِعْرَهُ لِمَا كَانَ يَنْفَرُطُ فِيهِ مِنْ سَبَّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَزْوَاجِهِ فِي شِعْرِهِ وَ يَسْتَعْمِلُهُ مِنْ قَذِيفَهُمْ وَ الطَّعْنِ عَلَيْهِمْ، فَتُتُحُومِي شِعْرُهُ مِنْ هَذَا الْجِنْسِ وَ غَيْرِهِ لِذَلِكَ، وَ هَجَرَ النَّاسُ تَحْوُفًا وَ تَرْقُبًا وَ لَهُ طَرَازٌ مِنَ الشِّعْرِ وَ مَذَهَبٌ قَلَمًا يُلْحَقُ فِيهِ أَوْ يُقَارِبُهُ. (ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی*، ج ۷، ص ۲۴۹)

۵. وَ قَالَ الأَصْمَعِيُّ لِمَا سَمِعَ شِعْرَهُ: قَاتَلَهُ اللَّهُ، مَا أَطْبَعَهُ وَ أَسْلَكَهُ طَرِيقَ الشُّعَرَاءِ، وَ اللَّهُ لَوْلَا مَا فِي شِعْرِهِ مِنْ سَبَّ السَّلَفِ مَا قَمِمْتُ عَلَيْهِ مِنْ طَبَقَهِ أَحَدًا. (ابن‌الجوزی، *المتنظم*، ج ۹، ص ۴۰)

مورخان و اهل ادب در بیان سرنوشت ابوبکر و عمر نیز اشعاری به وی منسوب داشته‌اند.

برابر گزارش ابن‌جوزی، سید حمیری درباره آن دو چنین سروده است:

أَمْسَتْ عَظَامُهُمَا بِطَيْبَةِ الْبَلَى
وَبِحَضْرَمَوْتَ شَرُّهَا رُوحَاهُمَا^۱

او همچنین در ذمّ عایشه چنین می‌سراید:

أَعَائِشَ إِنَّكَ فِي الْمُحَدَّثَاتِ
وَفِي الْمُحَدِّثِينَ بِوادِي الْيَمَنِ
شَرَابًا كَرِيهًا شَدِيدَ الْأَسْنِ^۲

درباره نقش و شرکت عایشه در جنگ جمل نیز چنین سروده است:

جَاءَتْ مَعَ الْأَشْقَيْنِ فِي هَوَدَاجٍ
تُرْجِي إِلَى الْبَصْرَةِ أَجَنَادُهَا
كَانَهَا فِي فِيلِهَا هَرَّةٌ
تُرِيدُ أَنْ تَأْكُلَ أَوْلَادَهَا^۳

جاحظ (۲۵۵ ق) درباره این ابیات قضاوت منصفانه‌ای کرده که برگردان سخن وی چنین است: «او می‌توانست فراوان از فضایل علیؑ بگوید، بآنکه یاران پیامبرؐ و مادران مؤمنان را ناسزا گوید! او در بیان سیره علی بن ابی طالب[علیؑ]، نه علی[علیؑ] را اسوه قرار داد و نه آنکه حرمت پیامبرؐ را نگاه داشت.»^۴

۱. همان.

۲. همان.

۳. جاحظ، الحیوان، ج. ۲، ص. ۲۷۲؛ زمخشری، المستقصی من امثال العرب، ج. ۱، ص. ۱۷؛ ابن‌الجوzi، المنتظم، ج. ۹، ص. ۴۰. استاد شهید مطهری درباره کوتاهی شیعیان در شناخت علیؑ نوشته است: «ما نخواسته و یا نتوانسته‌ایم علی را بشناسیم. بیشتر مساعی ما درباره تنصیصات رسول اکرمؐ درباره علیؑ و سبّ و شتم کسانی که این نصوص را نادیده گرفته‌اند، بوده است، نه درباره شخصیت عینی مولا علی». (مطهری، سیری در نهج البلاعه، ص. ۳۸ و ۳۹)

۴. وقد کان قادرًا على أن يوفر على عليٌّ رضي الله عنه فضله من غير أن يشتم الحواريين وأمهات المؤمنين ولو أراد الحق لسار فيها وفي ذكرها سيرة علي بن ابی طالب فلا هو جعل علياً قدوة ولا هو رعى للنبي صلی الله علیه و سلم حرمة. (جاحظ، الحیوان، ج. ۲، ص. ۲۷۲)

حمیری در ابیاتی دیگر در ذم این دو آورده است:

إِحْدَاهُمَا نَمَتْ عَلَيْهِ حَوْيَشَةٌ
وَبَغَتْ عَلَيْهِ بَعْيَّةٌ إِحْدَاهُمَا
فَهُمَا اللَّتَّانِ سَمِعَتْ رَبَّ مُحَمَّدٍ
فِي الدُّكْرِ قَصَّ عَلَى الْعِبَادِ نَبَاهُمَا^۱

برخی منابع اهل‌سنّت نیز از ذکر این اشعار عذر خواسته و تنها آگاهی از گمراهی سید را دلیل ذکر آن شمرده‌اند.^۲

منابع شیعی از سید به بزرگی یاد کرده و کیسانی بودن وی و نیز انحراف طولانی مدت‌ش از مسیر حق را به‌دلیل اشعار بلند و پرمغزش درباره اهل‌بیت علیهم السلام نادیده گرفته‌اند. حتی در منابع شیعی درباره نبیذ نوشیدن وی گزارشی آمده که گرچه ممکن است برساخته مخالفانش باشد، شیعیان آن را ذنب مغفور دانسته‌اند.^۳

مرzbانی (۳۸۴ق) که اخبار سید حمیری را در کتابی گرد آورده، در روایتی به نقل از عباد بن صهیب آورده است: «نzd ابوعبدالله جعفر بن محمد علیهم السلام بودم. از سید یاد کرد و او را دعا نمود. گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا او را که شراب می‌نوشد و به ابابکر و عمر ناسزا می‌گوید و به رجعت باور دارد، دعا می‌کنی؟! پس فرمود: پدرم مرا از پدرش علی بن الحسین خبر داد که فرمود: دوستداران خاندان محمد علیهم السلام نمی‌میرند، مگر با توبه! و همانا او توبه کرد. سپس سرش را بالا آورد و از سجاده‌اش نامه‌ای از سید درآورد که در آن از گذشته‌اش توبه کرده بود». ^۴

۱. ابن جوزی، *المتنظم*، ج ۹، ص ۴۰.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، ج ۲، ص ۵۷۰؛ ابوالفرج اصفهانی، *الأغانی*، ج ۷، ص ۲۶۲.

۴. کنت عند ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهم السلام فذكر السيد فدعا له فقال له: يا بن رسول الله أتدعو له و هو يشرب الخمر، ويشم أبابکر و عمر، ويوقن بالرجعة؟! فقال: حدثني ابی عن أبيه علي بن الحسين أن محبي آل محمد صلى الله عليه و آله لا يمدون إلا تائبين. وإن قد تاب ثم رفع رأسه وأخرج من مصلى عليه كتابا من السيد يتوب فيه مما كان عليه. (مرzbانی، *أخبار السيد الحمیری*، ص ۱۶۶) جناب مهدوی دامغانی نوشتہ است که این خبر درست نیست؛ چراکه حمیری قریب به سی سال پس از امام صادق علیهم السلام از دنیا رفته است. افزون بر این، ظاهر روایت نیز نشان نمی‌دهد که هنگام دعای امام علیهم السلام حمیری از

اینکه سید حمیری چه زمانی از دنیا رفته، محل اختلاف است. ابوالفرج اصفهانی دو خبر آورده که زمان مرگ سید را هنگام خلافت هارون دانسته است.^۱ با این وصف، خبری که دلالت می‌کند او پیش از امام صادق علیه السلام از دنیا رفته بوده، نقص می‌گردد. همچنین در خبری آمده که سید حمیری هنگام ولایت‌عهدی مهدی عباسی اشعاری سرود که در آن بنو تیم و عدی را هجو نموده و او را از دادن عطا و صله به آنان برخذر داشته است.^۲ از آنجاکه مهدی عباسی به سال ۱۴۷ هجری به ولایت‌عهدی رسید و امام صادق علیه السلام نیز به سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسید، به نظر می‌رسد سید حمیری حتی پس از اعتقاد به امام باقر و صادق علیه السلام به بدگویی از خلیفه اول و دوم ادامه داده است. به هر روی، گرچه سید حمیری در مدح بنی‌هاشم و به‌ویژه علی علیه السلام اشعار فراوان و پر نغزی سروده است، نباید از نظر دور داشت که مدح بنی‌هاشم و آن حضرت وجه مشترک همه گروه‌های شیعی بوده است. برای مثال، ابو جعفر منصور دو ایشان خود بیان داشته که در مناقب و فضایل علی علیه السلام بیش از اعمش (۱۴۸ ق) روایت از حفظ دارد.^۳ شعرای دیگری نظیر کمیت بن زید اسدی (۱۲۶ ق) و دعلب بن علی خزاعی (۲۴۶ ق) نیز به سرایش شعر در مدح آل‌البیت علیهم السلام شهره بوده‌اند، ولی اهل سنت بر ایشان خرده نگرفته‌اند.^۴

کمیت درباره ابابکر و عمر چنین سروده است:

أَهُوَ عَلَيْاً أَبِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا
أَرْضِي بِشَتِّمِ أَبِي بَكْرٍ وَلَا عُمَراً
وَلَا أَقُولُ وَإِنْ لَمْ يُعْطِيَا فَدَكًا
بِنْتَ النَّبِيِّ وَلَا مِيرَاثَهَا كَفَرًا

۱. دنیا رفته بوده است. (مهدوی دامغانی، «اسماعیل بن محمد معروف به سید حمیری»، مجله دانشکده

الهیات و معارف اسلامی مشهد، ش. ۱۶ و ۱۷)

۲. ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، ج ۷، ص ۲۹۷.

۳. همان، ص ۲۶۳.

۴. محمد بن سلیمان کوفی، مناقب الامام امیرالمؤمنین علیهم السلام، ج ۲، ص ۵۹۰؛ خوارزمی، المناقب، ص ۲۸۶.

۵. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۳۸۱؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۵، ص ۲۴۶

و ۲۳۲ - ۲۲۹.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا ذَا يُحِضِّرَانِ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عُذْرٍ إِذَا اعْتَدَرَا^۱

برخی علمای شیعه این اشعار را برنتابیده و کمیت را ناصبی خوانده‌اند.^۲ گویا در نظر آنان شتم و تکفیر امر واجبی است که نباید آن را ترک گفت. در اخبار سید حمیری نیز نقل شده که او کمیت را دید و برای این ایيات^۳ او را ملامت، و با استدلال^۴ وی را مجاب نموده که بپذیرد اشتباه کرده است!^۵ از این سو کمیت نیز به اشتباه خویش اذعان می‌کند. اما به نظر این خبر ساختگی است؛ چراکه حمیری متولد ۱۰۵ هجری و کمیت متوفی ۱۲۶ هجری بوده‌اند. از سویی جایگاه رفیع کمیت چنان بوده که بعيد است جوانی حداکثر پانزده تا بیست ساله چون حمیری، کمیت را به اموری آگاه سازد که برای کسی چون او روشن بوده است. با این وصف، می‌توان ادعا کرد آنچه درباره سید حمیری اهمیت دارد، تندزبانی وی در به کارگیری الفاظ و کنایات و تعبیر ناپسند درباره مخالفان علی علیه السلام بوده که گویا سیاست و مرام بنی عباس نیز تا پیش از رسیدن به خلافت چنین بوده است. پژوهندگان معاصر نیز به این وجه از اشعار حمیری نپرداخته‌اند، ولی با توجه به بازتاب رسانه‌ای و تبلیغاتی شعر نمی‌توان آن را نادیده گرفت.^۶

۱. دلم با علی امیرمؤمنان است و به دشنام ابوبکر و عمر خشنود نیستم و اگر فدک و میراث دختر پیامبر را به وی ندادند نمی‌گوییم کافر شدند. خدا می‌داند که روز قیامت برای کارشان چه عذری خواهد آورد.

(کمیت بن زید اسدی، *هاشمیات (الروضۃ المختارۃ)*، ص ۸۲) ایيات یادشده که به کمیت منسوب است، نشان‌دهنده هوشیاری و زیرکی اوست. گرچه برخی بزرگان بر او خرده گرفته‌اند، به نظر، حق با کمیت بوده؛ چراکه او در این ایيات، هم ولایت علی علیه السلام را پذیرفته و هم غصب فدک را اعلام کرده و هم از

سب و شتم پرهیز نموده و افزون بر این، به کنایه نیز ابراز داشته که آن دو عذری در برابر خداوند ندارند.

۲. سید نعمت‌الله جزایری نقل کرده است که شیخ صالح بن حسن جزایری نامه‌ای به شیخ بهایی نوشت و با ذکر ایيات یادشده و ناصبی خواندن سراینده آن، از ایشان خواسته تا شعری در پاسخ به آن بسراید. شیخ بهایی نیز احابت کرده و در پاسخ، اشعاری سروده که در آن سراینده را جهنمنی و منافق خوانده است.

(شیخ بهایی، *کشکول*، ج ۱، ص ۱۵۶؛ تبریزی انصاری، *اللمعة البيضاء*، ص ۷۴۳) شگفت آنکه اهل سنت

از این اشعار، تکفیر شیخین را استنباط کرده‌اند. (ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج ۱۶، ص ۲۳۲)

۳. مرزبانی، *خبر السید الحمیری*، ص ۱۷۸.

۴. مهدوی دامغانی، «اسماعیل بن محمد معروف به سید حمیری»، مجله دانشکده الهیات و معارف

اسلامی مشهد، ش ۱۶ و ۱۷.

چنان که گذشت، آغاز دعوت عباسی به دست مردان کیسانی مذهب بوده است، که شعار آنان نیز تبری از دو خلیفه اول بود. در همین راستا، طبری در گزارشی آورده است که مهدی عباسی (۱۶۹ - ۱۵۸ ق) به عیادت أبوعون عبدالملک بن یزید رفت و پس از دلجویی از او، درخواست کرد تا ابوعون هر خواسته‌ای دارد، بگوید. ابوعون نیز چیزی نخواست، جز آنکه وی فرزندش عبدالله بن ابی عون را ببخشاید. مهدی عباسی نیز گفت: «ای اباعون! او راه را اشتباه می‌رود و فکرش با من و تو یکی نیست! او به شیخین بد می‌گوید!»^۱ ابوعون در پاسخ جمله‌ای می‌گوید که بسیار مهم است: «ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند او راهی را می‌رود که ما نیز می‌رفتیم و بهسوی آن دعوت می‌کردیم! حال اگر نظر شما تغییر یافته، پس به آنچه دوست دارید، امر کنید تا اطاعت کنیم.»^۲ این جمله ارتباط دعوت عباسی با کیسانیه را به خوبی نشان می‌دهد و نیز روشن می‌سازد که بدگویی از ابابکر و عمر از لوازم دعوت کیسانیه و عباسی‌ها بوده است. از این‌رو به نظر می‌رسد مهدی عباسی برای آنکه پیشینه ارتباط عباسیان با کیسانیه را قطع کند و آن را از اذهان مردم بزداید، به ابتکار جدیدی دست یازد؛ بدین‌گونه که انتقال حق امامت و خلافت از کیسانیه به بنی عباس، به دست

۱. يَا أَبَاعَوْنِ إِنَّهُ عَلَىٰ غَيْرِ الطَّرِيقِ وَعَلَىٰ خَلَافِ رَأْيِنَا وَرَأَيْكَ إِنَّهُ يَقُولُ فِي الشِّيَخِينَ ابْيَ بَكْرٍ وَعَمْرَ وَيَسِّئُ الْقَوْلَ فِيهِمَا. (طبری، تاریخ الامم والمملوک، ج ۶، ص ۴۰۱)

۲. هُوَ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىِ الْأَمْرِ الَّذِي حَرَجَنَا عَلَيْهِ وَدَعَوْنَا إِلَيْهِ فَإِنْ كَانَ قَدْ بَدَا لَكُمْ فَمُرُونَا بِمَا أَحَبَبْتُمْ حَتَّىٰ تُطِيعُوكُمْ. (همان؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۷، ص ۱۸۰) ابوعون از کسانی بود که در تشیید ارکان حکومت عباسیان رنج فراوانی برده بود. نویسنده اخبار الدوّلة العباسیة او را از ناظران نقیاء در دعوت عباسیان بشمار آورده است. وی به همراه صالح بن علی، مروان آخرین خلیفه بنی امیه را تا بوصیر تعقیب کرد و به قتلش رساند. او در صدر خلافت بنی عباس، والی مصر و افریقیه و در اواخر عمرش نیز از سوی مهدی عباسی والی خراسان بوده است. (ناشناس، اخبار الدوّلة العباسیة، ص ۲۲۰؛ کندی، الولاة والقضاء، ص ۷۷ و ۸۰؛ ناشناس، العيون والحدائق فی أخبار الحقائق، ص ۱۹۱؛ قضاعی، عیون المعارف و فنون اخبار الخلائف، ص ۱۲۳؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۵۶؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۵، ص ۲۹۰) مصحح تاریخ مدینه دمشق چنان از جمله ابوعون متوجه شده که در پاورقی این‌گونه آورده است: «کذا بالاصل و موتاریخ الطبری؟!» (ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳۷، ص ۱۸۱)

ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه انجام شد و این امر از مشهوراتی است که مستندات تاریخی فراوانی گواه آن است. مهدی عباسی با این بیان که اساساً خلافت ارشی بوده و می‌بایست به عباس عمومی پیامبر ﷺ می‌رسید و نه به علی بن ابی طالب علیهم السلام، بر آن بوده تا برای همیشه بنی عباس را از زیر سایه آل ابی طالب و کیسانیه برهاند. از آنجاکه یکی از وجوده بارز تبلیغات کیسانیه سبّ و لعن عایشه، حفصه و خلفای پیش از علی علیهم السلام بوده، مهدی عباسی با ابتکار تازه خویش راه بنی عباس را از کیسانیه جدا کرد تا مبادا نزد جمهور اهل سنت، به پیروی از شیوه کیسانیه در بدگویی از ابابکر، عمر و یا عایشه، متهم گردند. افزون بر این، گزارش طبری نشان می‌دهد که مهدی عباسی به تعقیب و قلع و قمع بازماندگان کیسانیه نیز همت گمارده بود.

یکی از محققان معاصر نوشته است که افزایش قدرت بنی عباس موجب شد تا آنان از اعتقاد خویش مبنی بر انتقال امامت از ابوهاشم به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس دست بشویند و به نظریه مهدی عباسی معتقد شوند.^۱ به نظر می‌رسد این تحلیل قانع کننده نباشد؛ چراکه به هر روی چالش بر سر حقانیت بنی عباس همچنان باقی بود. آنچه می‌تواند نگرش تازه آنان را توجیه کند، فرار از تهمت کیسانی بودن و دشمنی با خلفاً و صحابه است.

نتیجه

با آنکه سبّ و شتم و ناپاکیزگی در کلام در اسلام نهی شده، این امور به مناسبت‌های مختلف و ازسوی کسان و گروههای گوناگونی ترویج شده است. در این میان، بنی‌امیه با پرچمداری معاویه به عنوان نخستین گروه سیاسی حاکم، در اقدامی رسمی و علنی به سبّ و لعن علی علیهم السلام و خاندانش دستور داد. اقدام بنی‌امیه مسبوق به رفتارهای مشابهی از بزرگان اسلام نظیر عایشه، زبیر و عثمان بوده است.

کیسانیه که گروهی منحرف از خط اصیل امامت بوده‌اند، در واکنش به رفتار بنی‌امیه در ستم به اهل‌بیت علیهم السلام و به شهادت رساندن سیدالشهدا علیهم السلام و یارانش، حملات زبانی خویش را

۱. عبدالمنعم داود، نشأة الشيعة الامامية، ص ۱۷۴.

متوجه ابوبکر، عمر و همسران مختلف رسول خدا^{الله} ساختند. نوع رفتار کیسانیه را می‌توان از اشعار سید حمیری و دیگر گزارش‌های تاریخی بهدست آورد.

بنی عباس نیز پیش از خلافت کاملاً مطابق با اندیشه‌ها و رفتارهای سیاسی کیسانیه عمل می‌کردند. با توجه به گسترده‌گی تبلیغات بنی عباس می‌توان دریافت که کیسانیه به عنوان پرچمدار عباسیان، در رواج سبّ و لعن خلفای نخستین و همسران پیامبر^{الله} نقش بسزایی داشته‌اند. بررسی‌های دقیق نشان می‌دهد که برخلاف تبلیغات برخی علمای اهل سنت که شیعیان دوازده امامی را مبلغ سبّ و لعن صحابه معرفی کرده و می‌کنند، این گروه‌های سیاسی منحرف بوده‌اند که موجب نهادینه شدن سبّ و لعن در میان مسلمانان گشته‌اند نه شیعیان دوازده امامی.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی.
۲. نهج البلاعه، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، مشهد، عروج اندیشه، ۱۳۸۷.
۳. آلوسی، شهاب‌الدین محمود، روح المعانی، بیروت، دار إحياء التراث العربي، بی‌تا.
۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاعه، تحقیق محمود أبوالفضل إبراهیم، بیروت، دار إحياء الكتب العربية، ۱۳۷۸ ق.
۵. ابن أثیر، عزالدین ابی الحسن، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۵ ق.
۶. ابن اعثم کوفی، الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ ق.
۷. ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم، تحقیق محمد عبدالقدار عطاء و مصطفی عبدالقدار عطاء، بیروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۱۲ ق.
۸. ابن حزم، ابومحمد علی بن محمد، الفصل بین الملل و الاهواء، قاهره، مکتبة الخانجي، بی‌تا.
۹. —————، المحلی، بیروت، دارالفکر، بی‌تا.

١٠. ابن حنبل، احمد، مسنده، بیروت دار صادر، بی تا.
١١. ابن داود حلّی، حسن بن علی، الرجال، تحقیق سید محمد صادق بحرالعلوم، نجف، مطبعة حیدریة، ۱۳۹۲ق.
١٢. ابن سعد، الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة)، تحقیق محمد بن صالح السلمی، طائف، مکتبة الصدیق، ۱۴۱۴ ق.
١٣. ———، الطبقات الکبری، بیروت، دار صادر، بی تا.
١٤. ابن سلام، ابو عیید الھروی، غریب الحدیث، تحقیق محمد عبدالمعید خان، حیدرآباد دکن، مطبوعات دائرة المعارف عثمانی، ۱۳۸۵ ق.
١٥. ابن سیده، ابوالحسن علی بن اسماعیل، المحکم و المحيط الاعظم، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۲۰۰۰م.
١٦. ابن شهرآشوب سروی، أبو جعفر محمد بن علی، معالم العلماء، نجف، مطبعة حیدریة، ۱۳۸۰ق.
١٧. ———، مناقب آل ابی طالب علیہ السلام، نجف، مطبعة حیدریة، ۱۳۷۶ق.
١٨. ابن عبدالبر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق.
١٩. ابن عبدربه، العقد الفرید، تحقیق عبدالمجید الترھینی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.
٢٠. ابن عساکر، أبو القاسم علی بن الحسن، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
٢١. ابن غضائیری، احمد بن الحسین، الرجال، تحقیق سید محمدرضا جلالی، قم، دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.
٢٢. ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء إسماعیل، البداية و النهاية، تحقیق علی شیری، بیروت،

دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۸ ق.

۲۳. ابن ماجه، ابوعبدالله محمد بن یزید، *السنن*، تحقيق محمد فؤاد عبدالباقي، بيروت،

دار الفكر، بي.تا.

۲۴. أبوالفرج اصفهانی، على بن حسین، *الأغانی*، تحقيق سمیر جابر، بيروت، دار الفكر، بي.تا.

۲۵. —————، *مقاتل الطالبيين*، تحقيق کاظم مظفر، نجف أشرف، مکتبة حیدریة،

۱۳۸۵ ق.

۲۶. ابونعیم اصفهانی، *حلیة الاولیاء*، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۰۵ ق.

۲۷. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلاميين*، تحقيق هلموت ریتر، بيروت،

دار إحياء التراث العربي، چاپ سوم، بي.تا.

۲۸. بخاری، محمد بن إسماعیل، *الأدب المفرد*، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۴۰۶ ق.

۲۹. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، *الفرق بين الفرق*، بيروت، دارالآفاق الجديدة، ۱۹۷۷ م.

۳۰. بلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الاشراف*، تحقيق محمد حمیدالله، مصر، دارالمعارف،

۱۹۰۹ م.

۳۱. تبریزی انصاری، مولی محمد علی بن محمد، *اللمعة البيضاء*، تحقيق سید هاشم میلانی،

قم، نشر الهدای، ۱۴۱۸ ق.

۳۲. ترمذی، ابوعیسی محمد بن عیسی، *السنن*، تحقيق عبد الوهاب عبد اللطیف، بيروت،

دار الفكر، ۱۴۰۳ ق.

۳۳. جاحظ، عمرو بن بحر، *البيان و التبیین*، تحقيق فوزی عطوی، بيروت، دار صعب،

۱۹۶۸ م.

۳۴. —————، *الحيوان*، تحقيق یحیی الشامی، بيروت، دار و مکتبة الہلال، ۱۹۸۶ م.

۳۵. —————، *رسائل الجاحظ*، تحقيق عبدالامیر علی مهنا، بيروت، دار الحداثة،

۱۹۸۸ م.

۳۶. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحابح*، تحقیق أحمد عبدالغفور عطا، بیروت، دارالعلم

للملائین، ۱۴۰۷ ق.

۳۷. حموی، یاقوت، *معجم البلدان*، بیروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۳۹۹ ق.

۳۸. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا،

بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.

۳۹. خوارزمی، موفق بن احمد، *المثاقب*، تحقیق مالک محمودی، قم، جامعه مدرسین،

۱۴۱۱ ق.

۴۰. دمیری، کمال الدین محمد بن موسی، *حیاة حیوان الکبری*، تحقیق احمد حسن بسج،

بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ق.

۴۱. دودمان کوشکی، علی، «بررسی مدائیح شیعی در دوره عباسی (با ملاحظه شرایط

سیاسی و مذهبی)»، *فصلنامه زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، دانشگاه

تهران، بهار ۱۳۸۶، شماره ۱۸۱.

۴۲. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمر، *المستقصی من امثال العرب*، بیروت، دارالکتب

العلمیة، ۱۹۸۷ م.

۴۳. سید علوی، سید ابراهیم، «کیسانیه؛ افسانه یا حقیقت؟!»، مجله تخصصی کلام اسلامی،

سال ششم، بهار ۷۶، شماره ۲۱.

۴۴. سید مرتضی، *الفصول المختارة*، تحقیق نورالدین جعفریان، یعقوب جعفری و محسن

احمدی، بیروت دارالمفید، ۱۴۱۴ ق.

۴۵. شیبانی، عمرو بن ابی عاصم، *السنة*، تحقیق محمد ناصرالدین الالباني، بیروت، المکتب

الاسلامی، ۱۴۰۰ ق.

۴۶. شیخ بهایی، بهاءالدین محمد بن حسین، *کشکول*، تحقیق محمد عبدالکریم النمری،

بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.

۴۷. شیخ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال*، تحقیق سید مهدی رجائی، قم، موسسه آل‌البیت علیہ السلام، ۱۴۰۴ق.
۴۸. ———، *الرجال*، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ق.
۴۹. شیخ مفید، ابو عبدالله محمد بن نعمان، *الجمل*، قم، مکتبة الداوری، بی‌تا.
۵۰. صفری فروشانی، نعمت‌الله، غالیان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۸.
۵۱. طباطبایی، سید محمد‌حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین، بی‌تا.
۵۲. طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۵۳. عبدالمنعم داود، نبیله، *نشأة الشيعة الامامية*، بیروت، دارالمورخ العربي، ۱۴۱۵ق.
۵۴. فاضل هندی، بهاء‌الدین اصفهانی، *اللآلی العقریة فی شرح العینیة الحمیریة*، قم، مؤسسه امام صادق علیہ السلام، ۱۴۲۱ق.
۵۵. فراهیدی، خلیل بن احمد، *العين*، تحقیق مهدی المخزومی و ابراهیم السامرائی، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
۵۶. فؤاد عبدالباقي، محمد، *المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم*، قم، انتشارات اسلامی، چ پنجم، ۱۳۸۰.
۵۷. قضاعی، ابو عبدالله محمد بن سلامة، *عيون المعارف وفنون اخبار الخلف* (تاریخ قضاعی)، تحقیق احمد فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق.
۵۸. کاظم عبدالله، عادل، *القول العلی فی اثبات سبب معاویة لسیدنا علیه السلام*، بیروت، دار وادی السلام، ۱۴۲۸ق.
۵۹. کمیت بن زید الاسدی، *هاشمیات (الروضۃ المختارۃ)*، بیروت، موسسه الاعلمی، بی‌تا.
۶۰. الکندي، ابو عمر محمد بن یوسف، *الولاة والقضاء*، تحقیق محمد حسن محمد اسماعیل و احمد فرید المزیدی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق.

۶۱. ناشناس، *أخبار الدولة العباسية*، تحقيق عبدالعزيز الدوري و عبدالجبار مطلاّبی، بيروت،

دار الطلیعه، ۱۹۷۱ م.

۶۲. مبرد، ابوالعباس محمد بن یزید، *الکامل فی اللغة و الادب*، تحقيق محمد ابوالفضل

ابراهیم، قاهره، دار الفکر العربی، ۱۴۱۷ ق.

۶۳. محمد بن سلیمان کوفی، *مناقب الامام امیر المؤمنین علیہ السلام*، تحقيق محمد باقر محمودی،

قم، مجتمع احیاء فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۲ ق.

۶۴. مرزبانی، ابی عبید الله، *أخبار السيد الحمیری*، تحقيق محمد هادی امینی، بيروت، شرکة

الكتبی، ۱۳۸۵ ق.

۶۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *التنبیه و الاشراف*، بيروت، دار صعب، بی تا.

۶۶. —————، *مرrog الذهب و معادن الجوهر*، تحقيق یوسف اسعد داغر، بيروت،

دار الاندلس، ۱۹۶۵ م.

۶۷. مسلم بن حجاج نیشابوری، *الصحيح*، بيروت، دار الفکر، بی تا.

۶۸. مظھری، مرتضی، *سیری در نهج البلاعه*، تهران، صدراء، چاپ نهم، ۱۳۷۲.

۶۹. مهدوی دامغانی، محمد، «اسماعیل بن محمد معروف به سید حمیری»، مجله دانشکده

الهیات و معارف اسلامی مشهد، پاییز و زمستان ۱۳۵۴، شماره ۱۶ و ۱۷.

۷۰. ناشناس، *العيون و الحدائق فی أخبار الحقائق*، بغداد، مکتبة المثنی، بی تا (افست از

چاپ بریل).

۷۱. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی، *الرجال*، تحقيق سید موسی شیری زنجانی، قم،

جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ ق.

۷۲. نصر بن مزاحم منقری، *وقعة صفین*، تحقيق عبدالسلام محمد هارون، قم، کتابخانه

آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۳ ق.

۷۳. نوبختی، ابو محمد حسن بن موسی، فرق الشیعیة، تعلیقہ سید محمد صادق بحرالعلوم، قم، مکتبة الفقیہ، بی تا.

۷۴. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.

۷۵. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه الأعلمی، طبعة الثالثة، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.

۷۶. محمدی ری شهری، محمد با همکاری محمد کاظم طباطبائی و محمود طباطبائزاد، دانشنامه امیرالمؤمنین علیہ السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ترجمه محمد علی سلطانی، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۲.